

هر کس بود و بگسستش از من نیاید **روز اول** که قیامت بینم  
 الکسانی رضی الله عنه گفته است که در روز قیامت هر کس که با من بودم و هنوز  
 در نظر منست قلت مسلمان و کثرت سواران در میدان کربلا بود  
 و چون لشکر ما منتهی شد من پیش بگریختم و از طرف مشرکان ای دربار  
 که میگفتند با خود گفتیم ما را نیست مثل محمد الا امر فرشته الالاف برین  
 هرگز مثل این امری ندیدم که همه از وی گریختند مگر زبان چون بگریختم  
 و چند وقت ایجا بودم در عیبه اسلام در باطن من افتاد گفته بدین روز  
 و بدینم که محمد چه میگوید چون بدینم رسیدم و خبر وی پرسیدم گفته  
 ای کس در سایه من هست اصحاب من است پیش می رفتم و در آن روز  
 ایشان نمی شناختم پس سلام کردم فرمود که با قیامت بینم ای  
 آنکس که روزی در می گفتی ما را نیست مثل محمد الا امر فرشته الالاف  
 گفت کولای منم که نور رسول خدائی زیرا که این سخن بزبان من آورده  
 بودم و با آن گسست ناخفته بودم این امری بود که در خاطر من گذشته بود  
 اگر خدایم نور رسول خدائی بودی تا ابران اطلاع ندادی دست مبارک  
 تا با تو بیعت کنم پس مسلمان شدم **روز اول** که قیامت بینم

مردان از بنی امیه بن زید در ادای رسول صلی الله علیه و سلم  
 ملت اسلام عهد تمام می نمود در آن وقت که رسول صلی الله علیه و سلم  
 بیدر رفته بود آن ملعونه در مدینه است اسلام و اهل آن بیعتی چند گفته  
 بود و آن ایات بسیم عشرین عدی الطلی رضی الله عنه که ای نبی بود آن  
 و هر طله در مدینه مانده بود و رسید با خدای تعالی عهد کرد که چون رسول  
 صلی الله علیه و سلم بدینم مر حجت نماید بصهار ابلت بهمان شب  
 که رسول صلی الله علیه و سلم بدینم رسید غیر در نیمه شب رسید  
 و بجانه عصا در آمد و فرزندش کرد وی در خواب بود و در بستان  
 در دهان فرزند کوچک خود نهاده بود و خواب بر لبه خیمه بود  
 خود میسود و آن کودک را بیک جانب نهاد و سر خیمه بر سینه  
 عصا نهاد و زور کرد تا از نیست می که گفت چون با رسول صلی  
 علیه و سلم نماز صبح گذارد رسول صلی الله علیه و سلم بوی نظر کرد و گفت  
 ای دختر هر و تر ابلت بی گفت ای رسول الله رسول صلی الله علیه و سلم  
 روی باصحاب کرد و گفت ای دوست محمد ابرید که مرد را پیشند  
 که غایبانه نصرت خدای و رسول خدای کرد و غیر بن عدی الطلی گفته

مردان از بنی امیه